

بحثی پیرامون بلخ

آنچه بر خوانندگان ارجمند عرضه می‌دارم، بررسی کوتاهی است پیرامون بلخ، شهر قدیمی خراسان بزرگ، از سرزمین ایران که هم‌اکنون قسمتی از آن جزو خاک افغانستان و قسمت دیگر جزو ترکستان شوروی است.

۱- کلمه "بلخ" - در عربی درخت بلوط را "بلخ" گویند (۱)، در قاموس‌های معانی متعددی برای واژه "بلخ" ذکر شده است، چنان که صاحب لسان از قول ابن سیده نقل می‌کند: "البَلْخُ وَالْبَلْخُ: الرَّجُلُ الْمُتَكَبِّرُ فِي نَفْسِهِ" و و نیز به معنی کدویی است که در آن شراب می‌ریختند (۲)، در این معنی سوزنی گفته:

بهای یاسمن و چکریم فرست امروز که دوستیم دو "بلخ" شراب داد ایوار (۳)
و چندین معنای دیگر که بحث دربارهٔ یک‌یک آنها مورد نظر نیست. منظور ما در این جا

از کلمه "بلخ" نام شهری مشهور از خراسان قدیم است، که در یونان بکترا (Backtra) نامیده می‌شده و در فارسی باستان آن را "باخترش" می‌گفتند و این همان است که بار تولد باختر نامیده است (۴)، در پهلوی به جای بلخ "کلمه" "باخل" و "یا" "بهل" آمده است (۵).
مؤلف حدود العالم گوید: ویران گشته آن (بلخ) را نوبهار خوانند (۶).

باید دانست "نوبهار" نام آتشکده‌ی بلخ است، چنانکه در کتاب "فضائل بلخ" آمده است: " . . . بلخ در زمان نوشین روان چنان آبادان بود که خلق به آب جیحون متصل نشسته بوده، از تخارستان و هندوستان و ترکستان و از بلاد عراق و شام و شامات اکابر و اشراف آن بلاد بدین شهر آمدندی، و هر نوروز در وی عید کردند به موضعی که آن را "نوبهار" می‌خوانند (۷)، و آن را برمک (۸) که نخستین برامکه بود ساخت (۹)،

(۱) لسان العرب و بیشتر فرهنگ‌های عربی . (۲) برهان، ماده "بلخ". نیز رک به آنندراج و . . .

(۳) سوزنی، دیوان . (۴) بار تولد، تذکره، ص ۴۹ .

(۵) Encyclo of I. (۶) حدود العالم، ص ۶۱. نیز رک به آنندراج .

(۷) واعظ بلخی، ص ۱۸ .

(۸) برمک خود پرده دار آتشکده "نوبهار" و در دوران فتوحات اسلامی دارای مقامی والا در سرزمین بلخ بود و از همین خاندان بود که برامکه، وزیر مشهور، پا به عرصه وجود

گذاشتند (Encyclo of I) .

(۹) واعظ بلخی، ص ۱۹ .

و سقف و دیوار آن را به دیبای الوان آراسته گردانید. و نام بتخانه‌ای که بعضی گویند همان خانه بزرگی بوده که در بلخ ساخته بودند و در آن عبادت آتش می‌کردند (۱).

در گفته بسیاری از پیشینیان شکل "بلخ بامی" نیز دیده می‌شود، و اعظ بلخی در این زمینه گوید: "... بلخ را "بلخ بامی" نام است و بامی نام ملکی است. و بعضی گویند بامی نام دختر گشتاسب است (۲)....". فرخی سیستانی نیز واژه‌ی بلخ بامی را در اشعار خود آورده است، آنجا که می‌گوید:

مرحبا ای "بلخ بامی" هم‌ره باد بهار از کز نو شاد رفتی یا زیباغ نوبهار
ای خوشا آن نوبهار خرم نو شاد بلخ خاصه اکنون کز در بلخ اندرون آمد بهار
نوبهار بلخ را در چشم من قیمت نماند تا بهار گوزکانان پیش من بگشاد بار (۳)
در افسانه‌ها آمده که در جاهلیت نام بلخ "معشوقه" بوده است، از غایت زهت و خوشی و معموری و آراستگی آن (۴). و مقدسی می‌گوید: "... ایرانیان آن را "بلخ البهیه" گویند...." (۵). بعضی از مشایخ و علمای کوفه، بلخ را "مرجیا باد" می‌گفتند، به سبب آنکه ابوحنیفه را مرجی می‌نامیدند (۶).

به گفته صاحب "فضایل بلخ" علما و فضلا "بلخ" را "دارالفقاهه" گفتندی، و همو گوید: "... و سیدامام اجل عالم شهید ابوالقاسم سمرقندی، در کتاب "تاریخ بلخ" آورده است که: "بلخ در اول وضع "بژخ" بوده است، و بژخ نصیب و بهره باشد، و بامی منسوب بود به بام و معنی بام مکان مرتفع باشد، یعنی مملکت و پادشاهی بلخ از رفیع‌ترین انحاء ملک است." (۷).

به هر حال بلخ ناحیه‌ای بوده است در سرزمین خراسان، چنانکه اکثر مورخان و جغرافی‌دانان بدان اشاره کرده‌اند و در کتاب‌های لغت و قاموس‌ها نیز بدان اشاره شده است. در لسان آمده است که بلخ ناحیه‌ای است در خراسان، برهان نیز در ماده بلخ می‌گوید بلخ به فتح اول و سکون ثانی و خای نقطه دار، نام شهری است مشهور از خراسان، و آن از شهرهای قدیم است، همچو استخر فارس که آن راقبة الاسلام خوانند و لقب آن بامی است....

(۱) برهان، ماده نوبهار. (۲) واعظ بلخی، ص ۲۸.

(۳) فرخی، دیوان، ص ۱۵۹ (مصحح کتاب در حاشیه یاد آور شده که "بامی" لقب "بلخ" است و "نو شاد" شهر خشن خیز است). این معنی در فرهنگ‌های لغت نیز مندرج است: (رک به برهان، لغت‌نامه دهخدا، و....).

(۴) واعظ بلخی، ص ۲۸.

(۵) مقدسی، ص ۳۵۲، نیز رک به یعقوبی، ص ۲۸۷. لسترنج، ص ۴۶۲.

(۷) واعظ بلخی، ص ۲۹ و ۲۸.

از بیان مطالب فوق و روایات متعددی که در شروح کلمه بلخ آورده شد نتایج زیر به دست می‌آید:

- اولاً - این واژه دارای معانی گوناگون است .
 ثانیاً - بلخ دارای القاب زیادی بوده است .
 ثالثاً - در دورانهای مختلف تاریخ این واژه به چندگونه تلفظ می‌شده است .
 فتح بلخ به دست مسلمین - در سال ۳۲ هـ . ق در عهد خلیفه سوم شهر بلخ توسط سپاهیان اسلام به سرکردگی احنف بن قیس گشوده شد (۱) . و در تواریخ عربی مسطور است در سال ۴۲ هـ . ق احنف بن قیس بن هیثم به بلخ حمله برد و آنجا را گشود و دگر بار به تصرف مسلمانان درآمد و در این حمله نوبهار ویران گردید (۲) .
 در دوران حکومت معاویه بن ابی سفیان این شهر توسط عبدالرحمن بن سمره فتح گردید (۳) در سال ۹۰ هـ . ق . (۴) قتیبه بن مسلم به آنجا دست یافت و برای سرزمین بلخ حدود مرزی تعیین کرد (۵) و این لشکرکشی موفقیت آمیز قتیبه به بلخ در زمان حجاج بن یوسف اتفاق افتاده است . قتیبه پس از آنکه بلخ را فتح کرد و بر آن دست یافت مسجدی در یکی از نواحی آن به نام بلوریان ایجاد کرد (۶) ، و چنانکه از تواریخ استنباط می‌شود ، قتیبه اولین کسی است که در نواحی بلخ امنیت کامل برقرار ساخت و مردم آنجا را به دین مقدس اسلام دعوت نمود ، در سال ۱۰۷ هـ . ق . اسد بن عبدالله قسری از طرف هشام بن عبدالملک والی خراسان شد و پس از انتقال مرکز حکومت از مرو به بلخ به بنای این شهر پرداخت و لشکرگاه خود را از بروقان که در دو میلی بلخ بود به شهر بلخ برد (۷) . و در سال ۱۱۸ هـ . ق . در بلخ مسجد جامعی را بنیان نهاد (۸) .
 در سال ۱۲۰ هـ . ق مسلم بن عبدالرحمن به حکومت بلخ رسید (۹) ، و در سال ۱۳۰ هـ . ق

(۱) القلقشندی، ج ۴، ص ۳۹۶. نیز رک به صنیع الدوله، مرآة، ص ۲۵۸. میرخواند،

ج ۲، ص ۲۵۶ و Encyclo of I

(۲) قزوینی، ص ۳۳۱ و ۳۳۲ . (۳) یعقوبی، البلدان، ص ۲۶۳ .

(۴) واعظ بلخی، ص ۱۸ (در سنه احدى و تسعين = ۹۱ هـ . ق) .

(۵) Encyclo of I نیز رک به Frye, Herit, of P. 246

(۶) واعظ بلخی، ص ۱۸ .

(۷) بلاذری، ص ۵۲۶، نیز رک به طبری، ج ۵، ص ۳۸۸، ابن اثیر، الکامل، ج ۵، ص ۶۴

(۸) واعظ بلخی، ص ۱۹ .

(۹) طبری، ج ۵، ص ۴۸۰ (وقایع سال ۱۲۰ هـ . ق) .

داود بکری از طرف ابو مسلم خراسانی جهت دعوت عباسیان به تخارستان و بلخ رفت (۱)، و در سال ۲۳۳ هـ. ق. داود عباس (۲) والی ولایت بلخ شد و مدت بیست سال به بنای نوشاد مشغول گشت (۳). در روزگار طاهریان دارالاماره خراسان در بلخ و مرو بوده که آن را به نیشابور منتقل کرده اند (۴). و بعد از طاهریان در سال ۲۵۶ هـ. ق. به تصرف یعقوب لیث صفاری درآمد، و در سال ۲۸۷ هـ. ق. عمرو لیث صفاری نزدیک بلخ به دست اسماعیل بن احمد سامانی مغلوب و مقتول شد و زمام امور ایالت بلخ به سامانیان محول گردید (۵).

در قرن ۴ - ۵ هجری زمان غزنویان، بلخ یکی از پایتخت‌های سلطان محمود غزنوی به شمار می‌رفت و در نتیجه اهمیت فوق‌العاده‌ای کسب کرد، و در زمان محمود ایلک‌خان مدت کوتاهی آن را به تصرف خود درآورد که ظاهراً "مصادف با سال ۳۹۷ هـ. ق. بوده است. محمود مجدداً آنجا را به تصرف خود درآورد و بر آن مستولی گردید، بعد از محمود به روایتی سلجوقیان در سال ۴۳۲ هـ. ق. مستقیماً به آنجا دست یافتند (۶)، و در پایان سلطنت سلطان سنجر ترکهای غز آن را تصرف نمودند.

زیبائی بلخ فقط تا نیمه قرن ۶ هـ. ق. ادامه داشت و پس از استیلای ترکهای غز در سال ۵۵۵ هـ. ق. ویران شد، گرچه مجدداً مردم آن را آباد کردند ولی بعدها به دست مغولها ویران گردید (۷). در سال ۶۰۳ هـ. ق. بلخ به حکومت محمد شاه خوارزمی پیوست و بعد چنگیز خان آن را تصرف و ویران نمود (۶۱۷ هـ. ق.) بعد از چنگیز خان بلخ و ماوراءالنهر به فرزندش جغتای واگذار شد (۸). اما این شهر تا نیمه اول قرن ۸ هجری به حال ویرانی بود.

(۱) طبری، ج ۶، (وقایع سال ۱۳۵ هـ. ق.)

(۲) گردیزی، این نام را به صورت داود بن عباس بن هاشم بن ماهجور آورده است که در نوشاد بناها داشت و در سال ۲۵۶ هـ. ق. چون یعقوب لیث بلخ را بگرفت آن را ویران کرد (گردیزی، ص ۱۳۹). این داود از آل باینجور امرای تخارستان بوده است (ابن اثیر، وقایع سال ۲۵۷ هـ. ق.). نیز رک به یعقوبی، البلدان، ص ۵۳، یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۳۸۷.

(۳) واعظ بلخی، ص ۲۵. (۴) استخبری، ص ۲۵۷.

(۵) مؤسس سلسله سامانی، سامان نامی بود از دهقانهای بلخ.

() (Bosworth, The Islamic D.)

(۶) بار تولد، تذکره، ص ۷۲. (۷) لسترنج، ص ۴۶۲.

(۸) ابن بطوطه، ج ۱، ص ۲۳۷. نیز رک به Encyclo of I. نیز بار تولد، تذکره، ص ۷۱.

مؤرخین اسلامی ترمیم و تجدید آبادی بلخ را به کبک‌خان جغتایی که در سال ۱۳۲۶ م. وفات یافته نسبت می‌دهند، البته گفتار این مؤرخین مقرون به‌صحت به‌نظر نمی‌رسد، زیرا ابن بطوطه که در سال ۱۳۳۲ م. در بلخ بوده شهر را به‌حال خرابی و ویرانی دیده‌است، (۱) از اینجهت تا اندازه‌ای می‌توان گفته بار تولد را که می‌گوید: "... در سال ۱۳۶۸ م. امیر حسین سلف تیمور به ترمیم قلعه هندوان که قبلاً "مرکز وارک بلخ بوده، پرداخت... (۲)" پذیرفت، با توجه به این موضوع می‌توان گفت بلخ در دوره تیموریان تا حدی شکوه دوره گذشته را بازیافت (۹۰۰ هـ / ق / ۱۵۰۰ م). ولی پس از بنای مزار شریف در ۲ کیلومتری شرق بلخ، این شهر روبه انحطاط و ویرانی گذاشت. از سال ۹۱۲ هـ. ق تا جلوس نادر شاه افشار شهر در دست ازبکان بود و در اواسط قرن ۱۳ هـ. ق به دست افغانان افتاد و تا سال ۱۲۵۷ هـ. ق در تصرف آنان باقی ماند و سرانجام در سال ۱۲۶۷ هـ. ق / ۱۸۵۰ م. جزو افغانستان شد (۳)، و ترکستان افغان در حدود سال ۱۲۹۶ هـ. ق / ۱۸۸۰ م. کاملاً "مطیع گشت" (۴). اما بلخ کنونی چندان بزرگ نیست و قریب ۵۰۰ خانواده (۱۰۰۰۰ نفر) جمعیت دارد. قسمتی از ایالت بلخ هم اکنون جزو خاک افغانستان و قسمت دیگر جزو ترکستان شوروی است، و بین تخارستان و جوزجان و در شرق استان خراسان و جنوب نهر جیحون قرار دارد (۵)، اما این شهر با بلخ قدیم که جزو خراسان بزرگ بوده و بیشتر پایتخت آن را "أم البلاد" یا "قبة الاسلام" می‌گفتند شباهتی ندارد، فقط اهمیت آن به واسطه زمینهای حاصلخیزی است که به وسیله نهر دهاس سیراب می‌شود.

بلخ سرزمین دانشمندان - شهر بلخ از دوران‌های پیشین مهد دانشمندان، و بزرگان و شعرا نامدار بوده است که شرح حال و بیان خصوصیات هر کدام از آنها خود موضوع بحثی طولانی است و کتابی قطور را می‌شاید، و تنها در اینجا نامی از چندتن بزرگان و دانشمندان این شهر آورده می‌شود تا ارزش واقعی بلخ که یکی از شهرهای خراسان بزرگ بوده است شناخته شود، و قبل از اینکه نامی از دانشمندان مشهور این شهر برده شود چند روایت در اهمیت علمی مردم این شهر می‌آوریم و سپس بحث را ادامه می‌دهیم.

ابن حوقل گوید: "مردم بلخ دانشمند و ادیب و دارای دقت نظر در فقه و دانشهای غامض اند و رئیسان و بزرگان بسیار از آنجا برخاسته‌اند (۶). به همین سبب یکی از

(۱) ابن بطوطه، ج ۱، ص ۲۴۶، ۲۴۷. (۲) بار تولد، تذکره، ص ۷۳

(۳) Encyclo of I نیز رک به بار تولد، تذکره، ص ۷۳.

(۴) بار تولد، تذکره، ص ۷۳ (۵) غربال، ماده بلخ

(۶) ابن حوقل، ص ۱۸۲

القابی که به شهر بلخ داده‌اند "قبة الاسلام" است زیرا قبل از قتل عام چنگیزخان، این شهر مجمع علمای دینی و مشایخ کبار و ارباب عرفان و اصحاب تصوف بوده و همانگونه که پیش از اسلام به جهت نوبهار بلخ را محترم می‌شمردند. در آن وقت بواسطه نیروی اسلام این سرزمین مورد توجه قرار گرفت (۱). صاحب کتاب "فضائل بلخ" روایتی از علی علیه السلام نقل می‌کند که از آن به اهمیت علمی بلخ می‌توان پی برد: "جاء رجلٌ إلى عليٍّ، فقال عليٌّ: من أين هذا الرجلُ؟ قال من خراسان قال من أيها؟ قال من بلخها. قال عليٌّ عليه السلام: سقى بلخها، إنهما مكتنزة بالعلم كأكتناز الرمان بحبها" (۲).

در این جا باید از عالم و دانشمند مشهور ابوالقاسم عبدالله بن احمد ابن محمود کعبی بلخی پیشوای معتزله (متوفی ۳۱۷ هـ. ق) نام برد، آراء وی در کلام مشهور است (۳). دیگر ابوزید بلخی (ابوزید احمد ابن سهل بلخی حدود ۲۳۶-۳۲۲ هـ. ق) است، وی دانشمند و جغرافی دان مشهور است، کتاب معروفش "صورت‌المقالیم" که در جغرافیا بوده ولی متأسفانه از بین رفته است، و استخری بسیار از آن نقل کرده است، شایان ذکر است که ابوزید بلخی متولد شامستیان (دهکده‌ای نزدیک بلخ) بوده و در جوانی به عراق رفته و قریب ۸ سال در آنجا رحل اقامت افکنده است، و از شاگردان کندی گردیده، وی معاصر ابوعلی چغانی و ابو عبداللّه جیهانی بوده است (۴).

نام ابومعشر بلخی (ابومعشر جعفر بن محمد بلخی منجم، متوفی ۲۷۲ هـ. ق) که دارای آثار زیادی به‌ویژه در علم نجوم است شایان ذکر می‌باشد و از نوشته‌هایش: "المدخل"، "الزئج"، "الالوف" و غیره را می‌توان نام برد (۵).

قاضی حمیدالدین بلخی نیز قابل توجه است، وی ابوبکر عمر ابن محمود بلخی متوفی به سال ۵۵۹ هـ. ق که از شعرا و نویسندگان ایرانی است، مقامات حمیدی معروف که به فارسی تألیف شده و نشر آن مسجع و نیز متکلف و مصنوع است نوشته حمیدالدین است. وی در بلخ قاضی القضاة بود، و شاعرانی چون انوری وی را ستوده و در نتیجه مورد توجه اش

(۱) صنیع الدوله، مرآة، ج ۱، ص ۲۶۰.

(۲) واعظ بلخی، ص ۱۴، مفهوم آن است که: "مردی به سوی علی (ع) آمده حضرت فرمودند: این مرد کجائی است؟ گفت: از خراسان، فرمودند از کدام شهر خراسان، گفت از شهر بلخ، حضرت امیر فرمودند: خوش و خرم و سیراب باد شهر بلخ، زیرا آن شهر آکنده و مملو از دانش است، همانگونه که انار به دانه‌ها آکنده است."

(۳) برای شرح کامل کعبی، رک به ابن خلکان، ج ۲، ص ۲۴۸ و ۲۴۹.

(۴) دائره، ماده ب.

(۵) ابن خلکان، وفيات، ج ۱، ص ۳۱۱.

قرار گرفته‌اند و گویند چون یکی از شعرا، بلخ را هجو گفت و به نام انوری انتشار داد:
 چهارشهر است خراسان را برچارطسرف که وسطشان به مسافت کم صد در صد نیست
 گرچه معمور و خرابش همه مردم دارند نه چنان است که آبستن دیو و دَد نیست
 بلخ شهری است در آکنده به اوباش و رنود در همه شهرونهاش یکی بخرد نیست (۱)
 انوری مورد غضب قرار گرفته و به قاضی حمیدالدین پناه برد و حمیدالدین او را پناه داد و
 انوری سوگندنامه معروفی سرود که در آن بلخ راستود.

ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبیری وز نفاق تیر و قصد ماه و کید مشتری
 قبه الاسلام را هجو ای مسلمانان که گفت حاش لله بالله ارگوید یهود خبیثی
 آسمان از طفل بودی بلخ کردی دایگیش مگه داند کرد معمور جهان را مادری
 افتخار خاندان مصطفی در بلخ و من کرده هم سلمانی اندر خدمت هم بودری
 خاک پای اهل بلخ، کز مقام شهرشان هست براقران خویشم هم سری هم سروری (۲)
 تعداد دانشمندان شهر بلخ به قدری زیاد است که اگر بخواهیم نامی از یکایک آنان ببریم،
 خود کتابی قطور را شاید و در نتیجه به نام همین چندتن اکتفا می‌کنیم و به بحث در مورد
 دین و مذهب در بلخ می‌پردازیم.

در اینجا روایتی از کتاب "فضایل بلخ" که بیشتر به افسانه شبیه است می‌آوریم،
 سپس به بیان روایات معتبر درباره وضع مذهبی بلخ خواهیم پرداخت. روایت کتاب چنین
 است: "حضرت خلیل پیغمبر از شهر بلخ عبور کرد. و از اینجهت مردم آن را احترام می‌کنند،
 و همچنین به جهت اینکه گویند در آنجا قبر یکی از پیغمبران است: "مَرَّابْرَاهِيمَ خَلِيلُ اللَّهِ
 صَلَوَاتُ الرَّحْمَنِ عَلَيْهِ بَلِّحَ حَتَّى صَارَ بِالْأَسْبَرِيْسِ (۳) وَهِيَ مَيْدَانُ مَدِينَتِهَا. فَقَالَ لِلْمَلِكِ الَّذِي
 كَانَ مَعَهُ وَهُوَ الْمَلِكُ الْمُوَكَّلُ بِالْأَرْضِ - وَاسْمُهُ صَلْصَائِيلُ، وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى صَرَصْرَائِيلُ -
 مَا هَذِهِ الْبُقْعَةُ؟ فَقَالَ: يَا خَلِيلَ اللَّهِ أَنْزَلَ. فَاتَّهَا بُقْعَةٌ مُبَارَكَةٌ يُكُونُ فِيهَا قَبْرُ نَبِيِّ. فَانزَلَ
 إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ جُنَاحِهِ وَقَتَّ صَلَوَةَ الْفَجْرِ وَصَلَّى رُكْعَتَيْنِ. فَلَمَّا سَلَّمَ التَّفَّتْ إِلَى بَلِّحَ،

(۱) انوری، دیوان ج ۲، ص ۵۶۹ و ۵۷۰

(۲) انوری، دیوان، ج ۱، ص ۴۶۹ تا ۴۷۵

(۳) اسبریس یا اسپ ریس یعنی میدان اسب دوانی که دوهزار گام طول آن بوده است،
 حکیم طوس در بیتی این واژه را به کار برده است: نشانه نهادند بر اسپریس. سیاوش
 نکرد ایچ با کس مکیس.

قَالَ: اللَّهُمَّ اغْرِزْ - وَفِي رِوَايَةٍ غَرِّزْ - أَنْهَارَهَا وَأَثْمَرَ أَشْجَارَهَا وَبَارِكْ عَلَيْهَا وَاکْثِرْ فَقَهَايَهَا (۱).
اگر چه نمی توان در صِحّت و سُقْمِ این روایت اظهار نظر کرد، ولی در هر حال نشان دهنده آن است که در گذشته توجه خاصی به وضع مذهبی بلخ می شده که نویسندگان را بر آن داشته است که: روایات افسانه مانند درباره آن بسازند.

مسعودی مورخ مشهور اسلامی روایتی درباره اهمیت مذهبی بلخ به این صورت نقل می کند: "آتشکده" "نوبهار" (۲) شهر بلخ در زمان ساسانیان از بزرگترین آتشکده های مجوس بوده است (۳). یاقوت نیز در توصیف شهر بلخ مطالبی دارد (۴)، و قزوینی درباره نوبهار و اهمیت آن به نکاتی اشاره کرده است (۵). نکته جالب توجه این است که بنا به قول بعضی از مورخان، نوبهار که در آنجا برای اولین بار قائل به مذهب زرتشت شدند، بعداً یکی از کانونهای فعالیت پیروان مذهب بودائی گشت و حتی به نقل بارتولد (۶)، چند تن از مقدّسین بودائی در آنجا مدفون بودند و در شمال معبد مدفنی برای حفظ استخوانها ساخته بودند که ۲۵۰ پا ارتفاع آن بود، و این معبد تا قرن هفتم میلادی پابرجا بوده است (۷).

(۱) واعظ بلخی، ص ۲۳. معنی عبارت عربی این است: "ابراهیم خلیل بر شهر بلخ می گذشت به موضعی رسید که آن را "اسپریس" می خوانند و میدان آن شهر است، پس گفت به فرشته ای که با او بود (و آن فرشته نامش صلصاعیل - و در روایتی دیگر صرمائیل - بود)، این بقعه چیست؟ پس گفت: ای خلیل خدا، پائین آی که این جایی مبارک است و در آن قبر پیغمبری است. پس ابراهیم علیه السلام از بال های آن فرشته فرود آمد، در وقت نماز بامداد، و دو رکعت نماز به جا آورد، و پس از گفتن سلام نماز به سوی بلخ توجه کرد و گفت: خداوند اسیراب و پیر آب کن، یا مطابق روایت دیگر، پیر آب دار نهرهای این شهر را و دزختان آنرا پرمیوه دار، و فقها و علمای این شهر را زیاد کن.

(۲) گویند نوبهار را شخصی به نام متوشهر هندی در شهر بلخ بنانهاد و پرده داران آنرا برمک می گفتند که مورد احترام فرمانروایان ایران بودند، نوبهار از نظر ساختمان بسیار محکم بوده و از حریر سبز پوشیده بوده است (مروج، ص ۲۲۴).

(۳) قزوینی، ص ۳۳۱ (۴) یاقوت، ماده بلخ

(۵) قزوینی، ص ۳۳۱. نیز رک به لسترنج، ص ۴۶۲

(۶) بارتولد، تذکره، ص ۵۸

(۷) معبد نوبهار در زمان قتیبّه بن مسلم (قرن ۷ م) ویران بوده ولی مکان آن برای محلی مقدّس بوده است (بارتولد، تذکره، ص ۶۶).

و در زمان سوان تسان^(۱) قریب ۱۰۰ دیر بودائی و نزدیک به ۳۰۰۰ راهب در آنجا وجود داشته است. پاشائی در کتاب "بودا" آورده است که: "خراسان گذشته، خاصه بلخ را به اعتبار وجود نوبهار می توان سرزمین بودائی دانست. بودائیان در این محل در برابر مجسمه بودا به نماز می پرداختند^(۲) اما در این که چرا مرکز بودائی در اینجا به وجود آمد، سخن بسیار است: عده ای از محققان بر آنند که بعد از انقراض هخامنشیان به وسیله اسکندر مقدونی، باختر یا بلخ از سایر نواحی ایران جدا شد و ارتباط نزدیکی بین باختر و هند برقرار گشت، بنابراین مردم بلخ توجه بیشتری به مذهب بودائی کردند، ولی این نظریه را به سادگی نمی توان تأیید نمود^(۳). مسعودی گوید: "منوچهر نوبهار را در بلخ خراسان بنا کرد که دارای وقف زیاد بود و پرده دار (سادن) آن برمک نامیده می شد، و این لقب برای کلیه کسانی بود که سدان نوبهار را داشتند و طایفه برامکه را از آن جهت بدین اسم خواندند که خالد بن برمک فرزند کسی بود که سدان این خانه را داشت. بنیان نوبهار از محکمترین ساختمانها بوده است..."^(۴).

ابن بطوطه نیز گوید: "... در خارج بلخ قبری است که گویند از آن عکاشه بن محسن اسدی یکی از صحابه رسول الله است. و دیگر قبر حزقیل نبی است که دارای گنبد جالبی است اما از نظر اسلامی اهمیت بلخ بیشتر به واسطه مزار شریف است که در شرق آن قرار دارد و مهمترین مکان مقدس مسلمین این ناحیه است^(۵). بارتولد از قول کارناتی سیاح نقل می کند که: "در نیمه اول قرن ۱۳ شایع شد، علی در این محل (بلخ) مدفون است، چون یکی از ولات، حضرت پیغمبر را در خواب دید و آن حضرت این محل را قبر علی (ع) تعیین فرمودند، پس از کندوکاو سنگی پیدا کردند که بر روی آن چند بیت شعر نوشته شده بود بعد از این واقعه نایب علی خان والی که مذهب تشیع داشت، مزار شریف را مقرر حکومت خود قرار داد (۱۸۶۶ م) و از این تاریخ، مزار مهمترین شهر ترکستان افغان شد^(۶).

مردم شهر گویند: سنجر سلجوقی به طمع اینکه قدما در خرابه مزارهای بلخ دفینه ها نهاده اند حکم به کندن اراضی آنجا کرد و در محلی که مسجد مزار است، مرقدی پیدا شد که بر روی سند آن نوشته بود: "هذه مقبرة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام"^(۷)

(۱) سیاح بودائی، قرن هفتم میلادی (۲) پاشائی، ص ۶۰۴

(۳) آنچه مسلم است آتشکده نوبهار تا صدر اسلام وجود داشته و اولین بار به وسیله

مسلمانان ویران گشته است (لسترنج، ص ۴۲۲، نیز رکبه Encyclo. of I.

(۴) مسعودی، مروج ص ۹ - ۲۳۸ (۵) ابن بطوطه، ج ۱، ص ۲۴۶

(۶) بارتولد، تذکره، ص ۷۸ (۷) صنیع الدوله، مرآة، ج ۱، ص ۲۵۷

پیدا شدن این قبر توجه مردم را به این مکان جلب می‌کند و اهالی شهر بدین نقطه روی می‌آورند ، در نتیجه این ناحیه به تدریج روبه آبادی می‌گذارد و جانشین بلخ می‌شود (۱) . در حواشی سفرنامه کلاویخو این جمله به چشم می‌خورد : " ویرانه‌های بلخ مادر شهرها یا ام القری در نزدیک آرامگاه مزار شریف که به گمان ترکمانان آرامگاه علی (ع) خلیفه و داماد پیغمبر است دیده می‌شود اما در واقع مشهد علی (ع) در کوفه بین النهرین است (۲) این روایات دال بر آن است که بلخ از زمانهای گذشته ، تا حال مورد توجه عموم مردم و از نظر مذهبی دارای اهمیت فوق العاده بوده است ، در اینجا یک روایت از کتاب فضائل بلخ می‌آوریم و بحث را تمام شده تلقی می‌کنیم : " از حسن بصری رحمه الله چنین روایت کرده اند که گفته است : ایوب صابر در شهری است که نامش بلخ است و در موضعی که آن را میدان می‌خوانند آسوده است و از مساجد مشهور مقبره است و چنین گویند که در آن مسجد تربت پیغامبری است (۳) .

در پایان نام تعدادی از بخش‌ها و دیه‌های بلخ را که در کتب معتبر ، نامی از آنها رفته است می‌آوریم و شرح تفصیلی آنها را به فرصتی مناسب موکول می‌سازیم : استاند ، اسفورقان ، اسکلکند ، اسند ، اندخود ، اوبر ، باسبیا ، بامیان (بسغورفند ، لخراب) ، بدخشان (جرم بختلان) براند ، برجمین ، برواز ، بروقان ، بنجهیر ، بورین ، بهارزه ، تل بلخ ، جا ، جاربايه ، جوزجان (انبیر ، برزور ، شبورقان ، فاریاب ، کلان ، یهودیه) ختلان (ختل) ، دلج ، راون ، سلیم ، سیمگران ، علی آباد ، قبادیان ، قوادیان (شومان ، نویده ، واشجرد) ، کالف ، مدر ، رخس ، هوته ، یمگان .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

(۱) F.R. Heritage of P.
(۲) کلاویخو ، حواشی لسترنج بر سفرنامه ، ص ۳۵۷ .
(۳) داعسظ بلخی ، ص ۲۷ .

مآخذ

- ابن اثیر (ابوالحسن شیپانی) (م . ۶۰۶ هـ . ق) . - تاریخ کامل
 (کامل التواریخ) ط . اول ، مصر ، ۱۳۰۳ هـ . ق . - قطع وزیری بزرگ ، ۱۲ جلد در ۶ مجلد ، ۲۶۵۰ ص .
 ابن بطوطه (محمد بن عبدالله الطنجی) ، (م . ۷۷۹ هـ . ق) . - الرحله
 (تحفة النظار و غرائب الأمصار و عجائب الأسفار) . - ط . اول ، مصر ، ۱۳۵۷ هـ . ق . -
 قطع وزیری کوچک ، دو جلد در یک مجلد ، ۴۶۹ ص .
 ابن حوقل (ابوالقاسم) (م . ۳۶۶ هـ . ق) . - صورة الارض . - ط . دوم ، لیدن ،
 ۱۹۳۸ م ، قطع وزیری ، دو مجلد ، ۵۲۸ ص .
 ابن خلکان (ابوالعباس شمس‌الدین) (م . ۶۸۱ هـ . ق) . - وفيات الأعیان . -
 ط . اول ، قاهره ، ۱۳۶۷ هـ . ق . - قطع وزیری ، ۶ مجلد ، ۲۵۹۳ ص .
 ابن منظور (ابوالفضل جمال‌الدین محمد بن مکرم) (م . ۷۱۱ هـ . ق) . -
 لسان العرب . - ط . اول ، بیروت ، ۱۳۷۴ هـ . ق . - قطع وزیری بزرگ ۱۵ مجلد .
 استخری (ابواسحاق کرخی) (م . ۳۴۶ هـ . ق) . - المسالك والممالک . -
 ط . اول ، لیدن ، ۱۹۲۷ م . قطع وزیری ، ۳۴۸ ص .
 انوری (اوحد‌الدین) (م . ۵۸۳ هـ . ق) . - دیوان . - ط . اول ، تهران ، ۱۳۳۷ ش . -
 قطع وزیری ، دو مجلد ، ۱۰۴۶ ص .
 بارتولد (ولادیمیر) (معاصر) . - تذکره ، ترجمه حمزه سردادور ، ط . اول ،
 تهران ، ۱۳۰۸ ش . - قطع وزیری کوچک .
 برهان (محمد حسین ابن خلف تبریزی) (م . قرن ۱۱ هـ . ق) . - برهان قاطع . -
 ط . اول ، تهران ، ۱۳۴۱ ش . - قطع وزیری ، ۱۳۶۰ ص .
 بلاذری (احمد بن یحیی) (م . ۲۷۹ هـ . ق) . - فتوح البلدان . - ط . اول ،
 قاهره ، ۱۳۱۹ هـ . ق . - قطع وزیری ، ۴۸۰ ص .
 پاشائی (معاصر) . - بودا . - ط . اول ، تهران ، ۱۳۴۷ ش . - قطع وزیری ، ۶۰۴ ص .
 ؟ (تالیف ۳۷۲ هـ . ق) . - حدود العالم . - ط . اول ، تهران ، ۱۳۵۲ هـ . ق .
 - قطع جیبی .
 شاد (محمد پادشاه) (م . بعد از ۱۳۰۶ هـ . ق) . - آندراج . - ط . اول ،
 تهران ، ۱۳۳۵ ش . - قطع وزیری ، ۷ مجلد ، ۴۶۹۱ ص .
 صنیع الدوله (محمد حسن خان) (م . ۱۳۱۳ هـ . ق) . - مرآة البلدان . - ط .
 اول ، تهران ، ۱۲۹۷ هـ . ق . - قطع رحلی ، ۳۷۷ ص .

- طبری (ابو جعفر محمد بن جریر) (م . ۳۱۰ هـ . ق .) . - تاریخ طبری ، - ترجمه ابوعلی محمد بلعمی (تصحیح مشکور) . - ط . اول ، تهران ، ۱۳۳۷ ش . قطع وزیری ، ۳۵۴ ص .
- غربال (محمد شفیق) (معاصر) . - الموسوعه . - ط . اول ، مصر ، ۱۳۸۵ هـ . ق . قطع وزیری بزرگ ، ۲۰۰۰ ص .
- فرخی (ابوالحسن علی بن جولوغ) (م . ۴۲۹ هـ . ق .) . - دیوان . - ط . اول ، تهران ، ۱۳۳۱ ش . قطع وزیری ، ۴۴۷ ص .
- فردوسی (حکیم ابوالقاسم) (م . ۴۱۱ هـ . ق .) . - شاهنامه . - ط . اول ، شوروی ، ۱۳۴۵ ش . قطع وزیری بزرگ ، ۹ مجلد ، ۳۱۳۰ ص .
- قزوینی (زکریا بن محمد ابن محمود) (م . ۶۸۲ هـ . ق .) . - آثار البلاد و اخبار العباد . - ط . اول بیروت ، ۱۳۸۰ هـ . ق . قطع وزیری ، ۶۲۱ ص .
- القلقشندی (شیخ ابوالعباس احمد) (م . ۸۲۱ هـ . ق .) . - صبح الأعشى . - ط . اول ، مصر ، ۱۳۳۲ هـ . ق . قطع وزیری بزرگ ، ۱۴ مجلد ، ۶۴۵۶ ص .
- کلاویخو (روی گوتثالت دکلاویخو) (م . ۱۴۱۴) . - سفرنامه . - ترجمه مسعود رجب نیا . ط . اول ، تهران ، ۱۳۳۷ ش . قطع وزیری ، ۳۳۹ ص .
- گردیزی (ابوسعید بن محمود) (م . قرن ۵ هـ . ق .) . - زین الأخبار . - ط . اول ، تهران ، ۱۳۲۷ ش . قطع خشتی ، ۸۹ ص .
- لسترنج (کی) (معاصر) . - بلدان الخلفه . - ترجمه بشیر فرنیس . - ط . اول ، بغداد ، ۱۳۷۳ هـ . ق . قطع وزیری ، ۵۳۲ ص .
- مسعودی (ابوالحسن علی بن الحسین) (م . ۳۴۶ هـ . ق .) . - مروج الذهب . - ط . دوم ، مصر ، ۱۳۶۷ هـ . ق . قطع وزیری ، دو جلد دریک مجلد ، ۸۱۷ ص .
- میرخواند (محمد بن برهان الدین) (م . ۹۰۳ هـ . ق .) . - روضة الصفا . - ط . اول ، تهران ، ۱۲۷۰ هـ . ق . قطع رحلی ، ۵ جلد دریک مجلد ، ۱۲۳۴ ص .
- یعقوبی (احمد بن ابی یعقوب وهب بن واضح) (م . ۲۹۲ هـ . ق .) . - تاریخ یعقوبی ، ط . اول ، بیروت ، ۱۳۷۹ هـ . ق . قطع وزیری ، دو مجلد ، ۷۸۳ ص .
- یعقوبی . - البلدان . - ترجمه محمد ابراهیم آیتی . - ط . دوم ، تهران ، ۱۳۴۷ ش . قطع وزیری ، ۱۵۶ ص .
- یاقوت (شهاب الدین ، ابو عبدالله) (م . اوایل قرن هفتم هـ . ق .) . - معجم البلدان . - ط . اول ، پاریس ، ۱۹۲۴ هـ . ق . قطع وزیری ، ۵ مجلد .

Frye(R.).- The Heritage of Persia(History of Civilisation).- 2d. Imp. London, 1965.-301 P.